

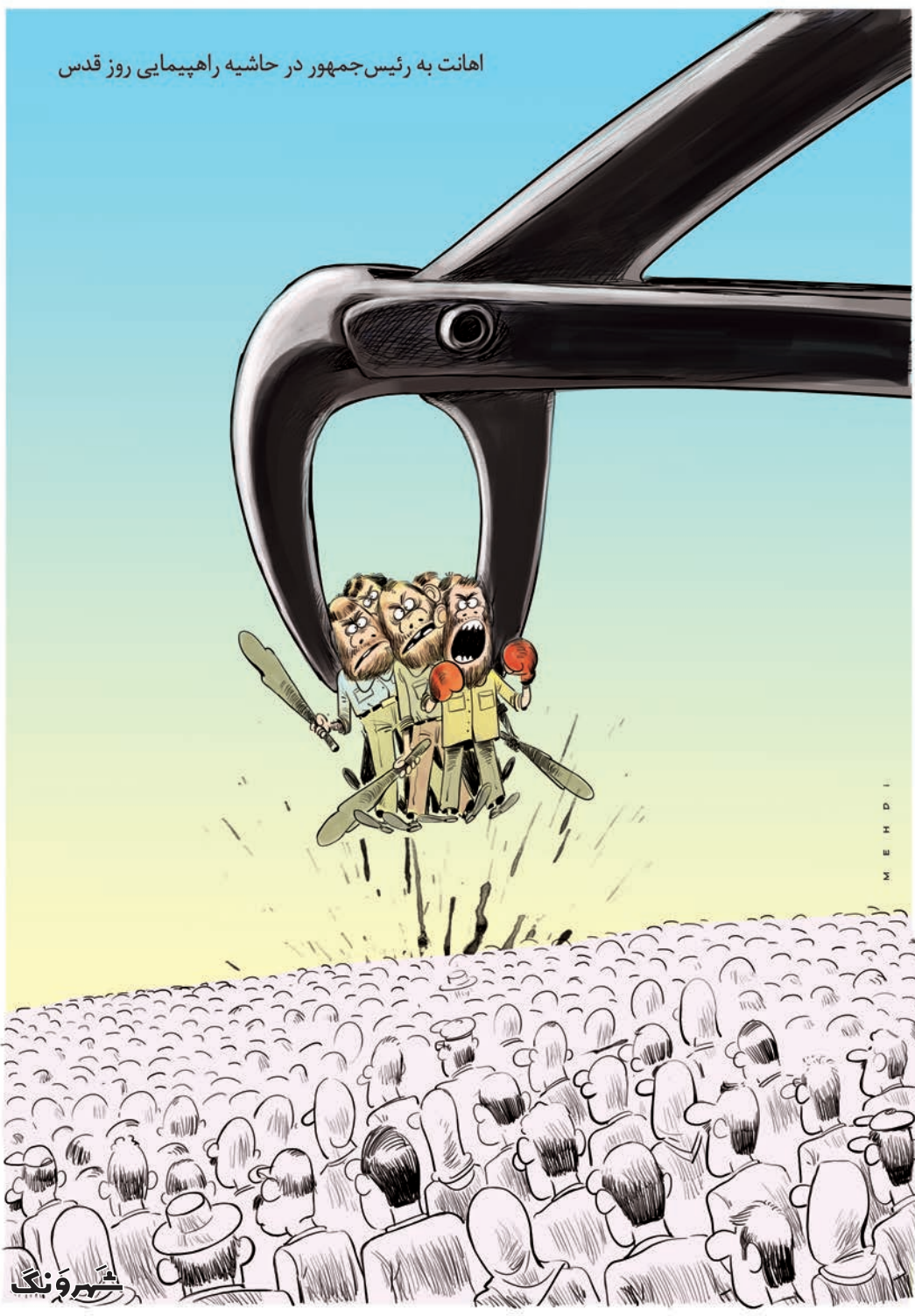


تماشاخانه

مهدي عزیزی | کار نویسند | mehdi.azizart@hotmail.com



اهانت به رئیس جمهور در حاشیه راهپیمایی روز قدس



شهر ونگ

فلکه اول

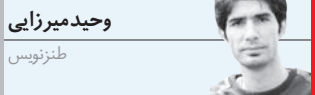
همان جمله را به چند زبان زنده دنیا فریاد کشیدید و کارد میوه خوری را توی هوا تکان داد. زبانه بند آمده بود. دستم را به نشانه تسلیم بالا آوردم. ژلیت هنوز توی دستم بود. بابا ناگهان کارد را زمین انداخت و گفت: من حتی یک بار هم به این داعشی های بی همه چیز فحش ندادم. تو نور خدا مارونکش دوزاری ام افتاد. با لجه غلیظی گفتم پول بده. بابا سریع رفت و هر چه پول توی خانه داشتیم برایم آورد بعد گفتم ماشین می خواهم بدون هیچ مقاومتی قبول کرد برایم علاوه بر ماشین، موبایل و لپ تاپ. آخرین سیستم ولی همین که گفتم: بابا جواد مهرپون باشین بهش گیر ندین، فهمید خودم هستم. دوباره خم شد و کارد را بر داشت، می خواست به طرفم حمله کند که پلیس ضد شورش رسید و دستگیرم کرد. خیلی زود شناسایی ام کردند. هر چه التماسشان کردم که من را با خودشان ببرند زندان قبول نکردند. حتی با وجود این که گفتم مسئولیت همه شایعات، حملات تروریستی، سیل و زلزله را به عهده می گیرم، بیشتر بی خیالم شدند. مامان رو به بابا گفتم: رنگ بزنم بهتر هستی؟ بابا جواب داد: خودم آدمش می کنم!

اسید جواد قضایی | مامانم در زنده داخل شد. جلوی آینه دستشویی داشتیم. ریشم را می تراشیدم. از آخرین باری که خوشگل ترین دختر کلاس گفت ته ریش چقدر به من می آید ۸ سال می گذشت و در تمام این مدت حضور هر گونه وسیله برنده و حتی کبریت را در جایی که حضور داشتم قذف کرده بودم. او آخر کم سر موهای ریشم موقع راه رفتن زیر پایم می ماند و چند بار با سیم های برقی و شارژ جوری به هم گره خوردند که مجبور شدم سیم ها را قیچی کنم تا از لای ریشم آزاد شوند. یادم افتد چطور از ژلیت استفاده کنم و گاهی روی همان زخم های دمل شده را ناخود آگاه دوباره می تراشیدم. خون، اشک و موهای ریز ریز شده، روی گونه تازیر چانه ام را گرفته بود ولی حس رضایتی که از بر چیده شدن لقب شمشک داشتم باعث می شد بی وقفه لیخنم بزنم. مامانم در راه که باز کرد اول اظهار شوخاقتی می کرد. چند قدم عقب رفت و قبل از اینکه به سمت اتاق بدوید به پلیس تلفن کند، جیغ بلندی کشید. چند ثانیه بعد بابا جلوی در ظاهر شد. کارد توی دستش را به طرفم گرفت و پشت سر هم داد می زد برو بیرون،

بنگاه کاریایی

آرایشگاه زیبا

صبح ساعت ۹ با موهای آراسته رفتم برای مصاحبه، باورم نمی شد. بیش از ۱۰۰ نفر برای مصاحبه اومده بودند. اکثر تحصیل کرده، چند تا دانشجو رو که تو سمینارهای مختلف تو دانشگاه شریف دیده بودم. حدود دوساعت نشستیم تا نوبت من شد. رفتم توی دفتر مدیریت آرایشگاه، جایی که باید می نشستیم، به صندلی آرایشگری جلوی آینه بود. به سری قیچی هم از سقف آویزون بود. نور زرد تنگستن هم افتاده بود توی آینه، طوری که سخت می شد چهره مصاحبه کننده رو ببینیم. مصاحبه کننده هم مثل به آرایشگر بالای سرم وایساده بود. گفت: «می دونی چرا فقط کسالتی رو برای مصاحبه دعوت کردیم که تحصیلات بالایی آکادمیک دارند؟» گفت: «استخت نه» گفت: «واسه این که به آرایشگر باید همه چیز رو بدونم. از تعداد عناصر جدول مندلیف بگیر تا عرفان شعرهای مولوی. از اصل حرکت جوهری بگیر تا نیروی شناسایی ارسیمیدس. میدونی اینا به چه درد می آید؟» گفت: «هنو تو شرایط سختی قرار دادی.» گفت: «وقتی مشتری میشینه روی صندلی، باید بتونی سکوت رو بشکنی. باید بتونی با حرف ها و اطلاعات هیپنوتیزم کنی و کاری رو که خودت میخوای انجام بدی.» به کم چشم هاش رو تنگ کرد و با به حالت جو کر طور پرسید: «بگو ببینم از کجا میشه تشخیص داد که چه مدل مویی به مشتری می آید؟» گفت: «خب مشتری خودش میگه چی مد نظرشه.» مصاحبه ای که من می کردم، «مشتری؟ مشتری چکاره عصبانی شد و گفت: «مشتری؟ مشتری چکاره



وحید میرزایی | طنزنویس

باور کنید در زندگی زخم هایی هست که مثل خوره در انزواروح را آهسته می خورد و می تراشد. بیکاری ازون زخم هاست. این که میگم می تراشد، منظورم از این تراشیدن های معمولی به روز و دو روز نیست، یعنی یکجوری می تراشد که سباده شماره ۱۸ نمی تراشد. تو وضع حساس کنونی خاصی قرار گرفتم. بابام دیگه فحش های یومیهایم به فحش های ساعتی و دقیقه ای تبدیل شده. مادرم یک وعده غذا برام درست میکنه. گاهی هم که دلش برام می سوزه، به ظرف شیر میداره پشت در اتاقم و دو دفعه میزنه به در و میره. این یعنی بیاشربت رو بخور. از همه دردناک تر دخترهای همسایه اند که دیگه هیچ شله زرد پر دار چینی نمیارند. خلاصه بیکاری دارم تراشه. دیگه این روزهای خیال مدرک دکترم شدم. برام مهم نیست کارم در راستای تحصیلاتم باشه. اصلا دیگه بحث سر «استا» نیست. بحث سر چپها هم نیست. میانه رها هم که دیگه کرک و پرشون رو چینه اند. این روزها فقط دنبال کاری هستم که دوزار پول در بیارم. تو این فکرها بودم که دیدم به آرایشگاه آگهی جنب آرایشگر منعهد و دلسوز زده تماس گرفتم. گفت: «برای انجام مصاحبه فردا صبح بیاسالان آرایش» گفت: «مگه آرایشگری هم مصاحبه می خواد؟» به پوزخندی زد و گفت: «این روزها مردم هم مصاحبه می خواد.»



فرخوان خودسرها برای بازگشت به دوران او جشان!

بازگشت شعبون!

آگهی استخدام برای شغل فحاشی
هر شب مسواک بزند تا وقتی دهانت را باز می کنی بوی بدش بقیه را آزار ندهد!
توی رزومه اش بالا رفتن از دیوار سفارت داشته باشد!
سابقه ۳ سال فحاشی در فضای باز!
چند می گیری_ فحش بدی!؟#جامی_دموکراسی ام#شهر ونگ

گروه هنری تخریب گرافیک



انجام کلیه خدمات تخریبی شامل:

- ساخت تصاویر هنری تخریبی مسئولان
- تخریب چهره های محبوب در محل
- تخریب دستاوردهای دولت
- تلفیق عکس جهت تخریب

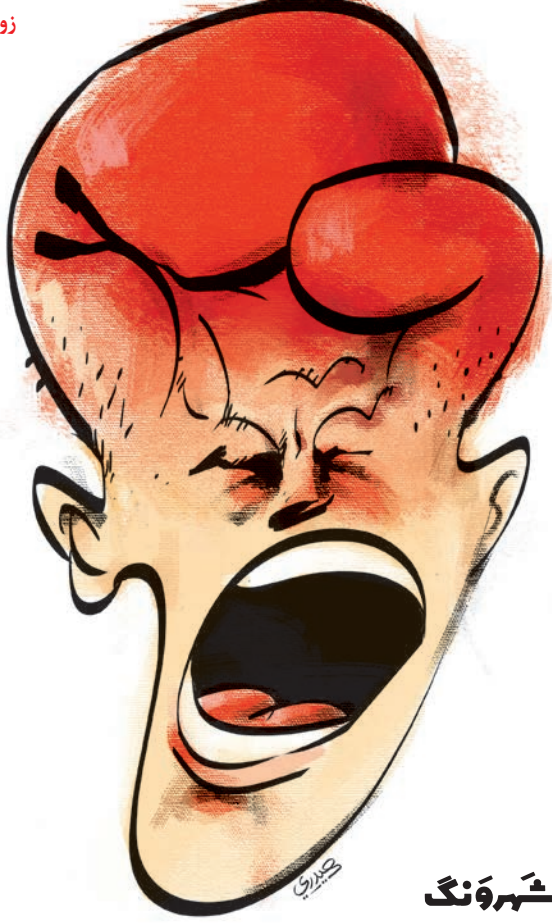


شهر ونگ

شهر ونگ

هادی حیدری | کار نویسند

زوراندیش!



شهر ونگ

گمشدگان

مسابقه «این خبر راست است یا دروغ»!



شهرام شهیدی | طنزنویس | shahram_shahidi@yahoo.com
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش... باز جوید روزگار وصل خویش
اسم ستون ما گمشدگان است و ما بنا به همین نامگذاری ساده موظف هستیم بگردیم دنبال هر چیز گمشده ای در این کشور و کتبسته. یابوریمش خدمت شما مخاطبان عزیز. روز جمعه در حاشیه راهپیمایی روز قدس در تهران عده ای به رئیس جمهور صوری منتخب مردم بی احترامی کردند. تصمیم گرفتیم با تحقیقات گسترده از کارشناسان بررسییم حمله کنندگان به روحانی چه کسانی بوده اند که نه نامی از آنها هست و نه نشان و نشانه ای.

باز یکران بازی «کی بود کی بود من نبودم»: بعد از این اتفاق، بازی های زیادی به صحنه رسانه ها آمد. اولین بازی «کی بود کی بود من نبودم» بود. همه کسانی که تا دیروز از این بازی استقبال می کردند تا می رسیدی بهشان فوری می گفتند نخیر من نبودم. اینها را اگر بگیر بیندازی و اثر انگشتشان را هم نشان شان بدهی حتما بازی دوم را رو می کنند و می گویند «من نبودم دستم بود تقصیر استینم بود». اصلا آستین ها همیشه در طول تاریخ در مظان اتهام بوده اند. مثلا شما یک دوره ای در این کشور آستین کوتاه می پوشیدی معلوم نبود چه بر سر ت... از اتاق فرمان می گویند از بحث خارج شدم.

برای دفاع کی روش را بیابورند: عده ای هستند که معتقدند اصلا مگر به رئیس جمهوری حمله ای شد؟ این سوسول بازی ها چیست؟ یکی شان می گفت در دنیا به سمت رئیس جمهوری ها کفش و تخم مرغ پرت می کنند، هیچی نیست حالا ما یکبار به ایشان گفته ایم... بیخشید یعنی گفته اند بالای چشمت ابرو است. دیگر این کارها و ادا اصول ها را ندارد. اگر هم از جمله حریف می ترسند، کی روش را برای چی در فوتبال نگه داشته اند؟ خب ساختار دفاعی دولت را واگذار کنند به او ببینند دیگر نه گل می خورند و نه گل به خودی!

ارواح خوب، ارواح بد: با توجه به این که حمله ای رخ داده و حمله کننده ها را نه کسی دیده نه کسی شناخته نه اثر و ردی از شان هست و نه ردی و اثر انگشت و بو و تاز مویی از آنها باقی مانده و بقیه هم مدام از حمله کنندگان و حضور مجددشان می ترسند، پس احتمالا ارواح در این حمله نقش داشته اند.

شتر و کینه شتری: کسی با چشم خودش حمله کنندگان را دیده؟ به نظر نمی رسد. کسانی هم که دیده اند جوری حرف می زنند انگار کسی را ندیده اند. به ایمن می گویند حالت شتر دیدی ندیدی. نخیر بنده قصد مقایسه... بیب... الو... خوانندگان عزیز بعدا اگر زنده ماندم خدمت می رسم.

برانکو ایوانکوویچ یا ایوانکو برانکوویچ یا ایرانوویچ یا هرچی: طرح تمامی حملات اخیر بر سپهپولیس در لیگ ایران و لیگ قهرمانان آسیا کیست؟ برانکو ایوانکوویچ کی باعث شده دوسال پیاپی بر سپهپولیس قوی ترین حمله لیگ را داشته باشد؟ بله، برانکو ایوانکوویچ. اصلا هر چه حمله و دسته گل است زیر سر ایشان است. این حمله هم حتما در ادامه تاکتیک های هجومی ایشان و با دستور مستقیم ایشان عملیاتی شده است. مجری اش هم با مهدی طارمی بوده یا بیرانوند یا اون یرتاب دست هاش.